

سرمقاله

زهرا خردپیشه

۱

ریز علی در دنیای رئال

زهرا خردپیشه

۳

زهرا خردپیشه

۲

ریز علی در دنیای رئالیسم جادویی

زهرا خردپیشه

۴

رئالیسم

زهرا خردپیشه

۶

رمانتیسیم

فاطمه مجتبی مقدم

۵

نچرالیسم

سمانه بابایی پور

۷

پسامدرنیسم

غزاله گل آری

۱۰

مدرنیسم

نرگس محمدی ماجد

۸

صاحب امتیاز؛

انجمن علمی و دانشجویی زبان و ادبیات انگلیسی

ناظر چاپ؛

دکتر لیلا تاجیک

مدیر مسئول؛

زهرا خردپیشه

سر دبیر؛

زهرا خردپیشه

نقاشان جلد؛

فاطمه اکبری، سپیده سلطانی، فاطمه رستمی، شبنم محمودی

طراح جلد؛

رویا همراهان

صفحه آرا؛

مینا جوزقیان

هیئت تحریریه؛

زهرا خردپیشه، فاطمه مجتبی مقدم، سمانه بابایی پور، نرگس محمدی ماجد، غزاله گل آری

ناشر؛

دانشگاه الزهرا

لیتوگرافی؛

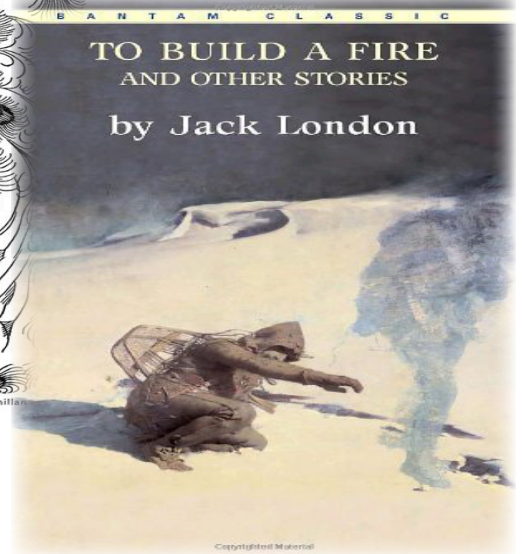
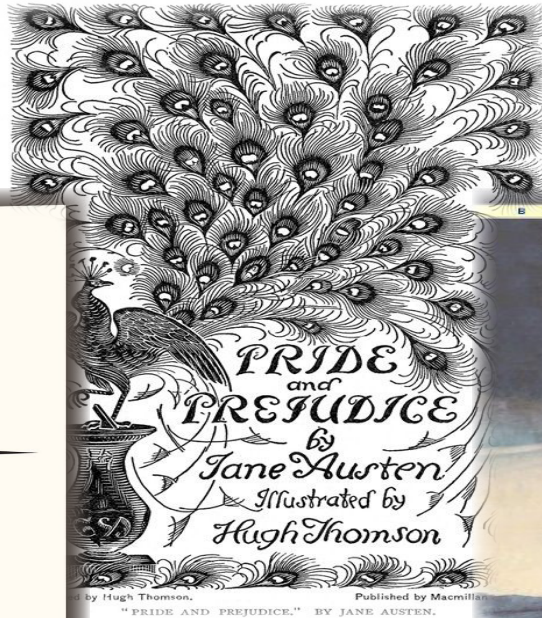
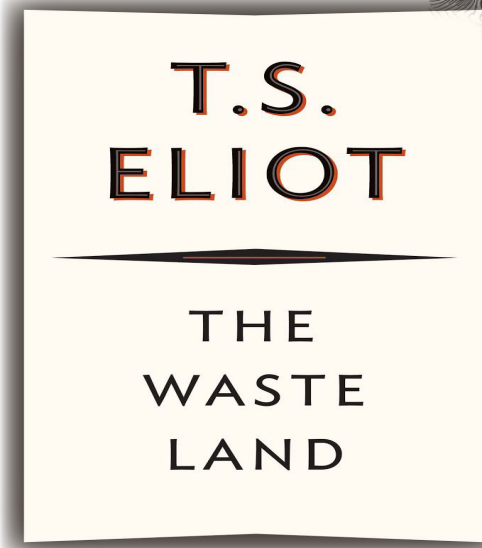
طه

آدرس؛

ایران، تهران، میدان ونک، خیابان ده ونک، دانشگاه الزهرا، بخش انتشارات

پست الکترونیکی؛

englishbreak۹۴@gmail.com



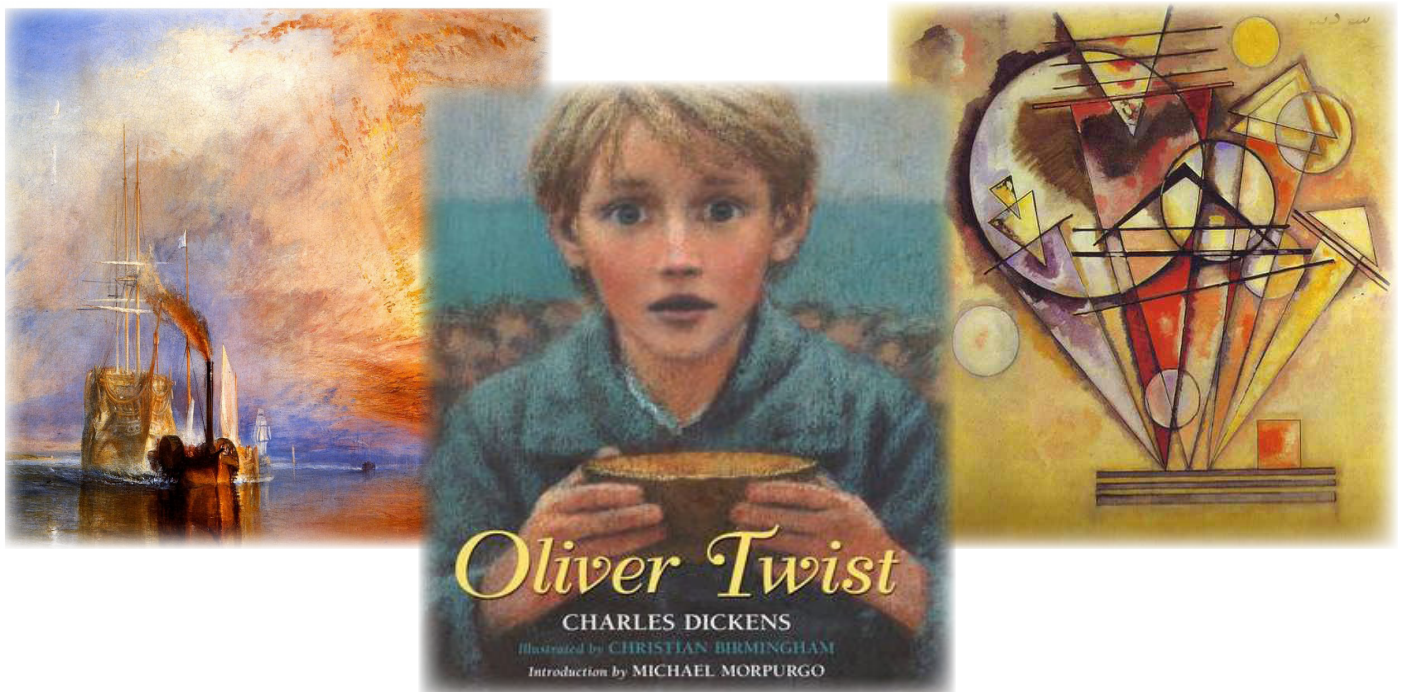
مکاتب ادبی از آن دسته مسائلی است که نقش مهمی در زندگی ما بازی می کند، با این که اغلب ما نسبت به آن بی توجهیم یا علاقه ای نداریم. اما دانستن درباره ی آن، می تواند افکار و احساسات و دیدگاه ما نسبت به مسائل گوناگون زندگی را عوض کند.

مکاتب ادبی در طول تاریخ، بر سرنوشت سیاسی و اجتماعی عده ی کثیری از مردم اثر گذار بوده است. نویسندگان، نقاشان، فیلسوفان، کارگردانان و متفکران زیادی از این ابزار قدرت مند و موثر برای شکل دادن یک جنبش، بیان مشکلات اجتماعی، یا القای عقاید و طرز فکرهای خاص استفاده کرده اند.

امروزه هم مکاتب ادبی مختلف به طور وسیعی در اشکال مختلف هنر مشاهده می شود. عکس ها، پوسترها، تبلیغات تلویزیونی، تصاویر روی بیلبورد های سطح شهر، انواع مختلف نوشته ها و نقاشی ها و بسیاری از پدیده های فرهنگی-هنری دیگر، همه و همه زاینده ترکیب ذهن فعال خالقان آنان و مکاتب ادبی هستند.

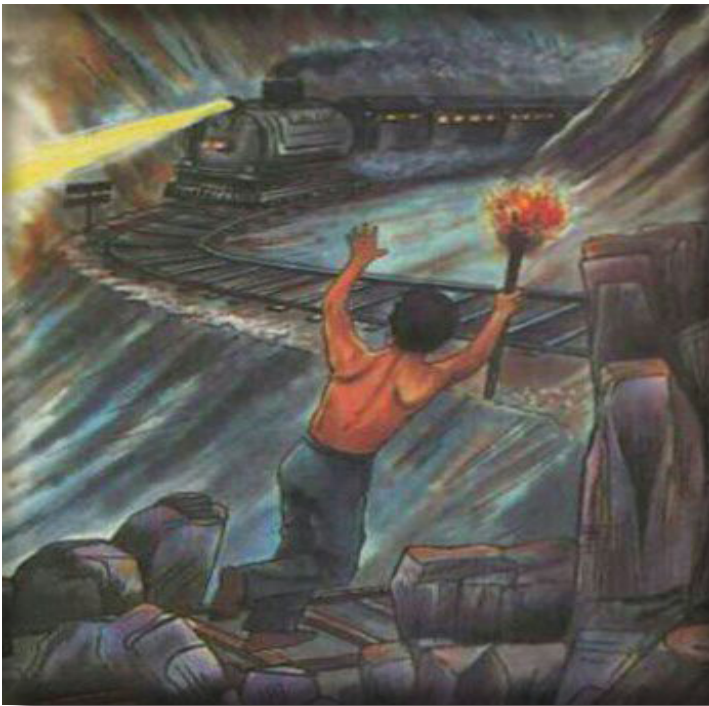
با این اوصاف، به عنوان قشر تحصیل کرده و آگاه تر جامعه، بر ما لازم است تا مکاتب ادبی را بشناسیم. حتی اگر این مسئله ارتباطی به رشته تحصیلی، شغل یا علایق ما نداشته باشد، همه ما به طور غیر قابل انکاری تحت تاثیر آن و افرادی که از آن استفاده می کنند هستیم. پس چه بهتر که آگاه باشیم و با قدرت خود، آن چه را که درست می دانیم بپذیریم، و آن چه با افکار و عقاید حقیقی ما هم خوانی ندارد، رد کنیم.

زهره خردپیشه



ریز علی در دنیای رئال

برگرفته از متن کتاب درسی دبستان



غروب یکی از روزهای سرد پاییز بود. خورشید در پشت کوه های پر برف یکی از روستاهای آذربایجان فرورفته بود. کار روزانه ی دهقانان پایان یافته بود. ریز علی هم دست از کار کشیده بود و به ده خود باز می گشت. در آن شب سرد و تاریک، نور لرزان فانوس کوچکی راه او را روشن می کرد. دهی که ریز علی در آن زندگی می کرد نزدیک راه آهن بود. ریز علی هر شب از کنار راه آهن می گذشت تا به خانه اش برسد. آن شب، ناگهان صدای غرش ترسناکی از کوه برخاست. سنگ های بسیاری از کوه فرو ریخت و راه آهن را مسدود کرد. ریز علی می دانست که، تا چند دقیقه دیگر، قطار مسافری به آن جا خواهد رسید. با خود اندیشید که اگر قطار با توده های سنگ برخورد کند واژگون خواهد شد. از این اندیشه سخت مضطرب شد. نمی دانست در آن بیابان دور افتاده چگونه راننده ی قطار را از خطر آگاه کند. در همین حال، صدای سوت قطار از پشت کوه شنیده شد که نزدیک شدن آن را خبر داد.

ریز علی در حالی که مشعل را بالا نگاه داشته بود، به طرف قطار شروع به دویدن کرد. راننده قطار از دیدن آتش دانست که خطری در پیش است. ترمز را کشید. قطار پس از تکانهای شدید، از حرکت باز ایستاد. راننده و مسافران سراسیمه از قطار بیرون ریختند. از دیدن ریزش کوه و مشعل ریز علی، که با بدن برهنه در آنجا ایستاده بود، دانستند که فداکاری این مرد آنها را از چه خطر بزرگی نجات داده است.

ریز علی روزهایی را که به تماشای قطار می رفت به یاد آورد. صورت خندان مسافران را به یاد آورد که از درون قطار برای او دست تکان می دادند. از اندیشه ی حادثه ی خطرناکی که در پیش بود قلبش سخت به تپش افتاد. در جست و جوی چاره ای بود تا بتواند جان مسافران را نجات بدهد. ناگهان، چاره ای به خاطرش رسید. با وجود سوز و سرمای شدید، به سرعت لباسهای خود را از تن درآورد و بر چوبدست خود بست. نفت فانوس را بر لباسها ریخت و آن را آتش زد.

ریزعلی در دنیای نچرال

نوشته شده توسط زهرا خردپیشه

غروب یکی از روزهای سرد پاییز بود. باد تندی می وزید و با انگشتان یخ زده اش بر تن هر موجودی که بر سر راهش بود، سیلی می زد. خورشید به سرعت در پشت کوه های سفیدپوش پنهان می شد، گویا که از چیزی فرار می کرد و هیچ قصد بازگشت نداشت. ابرهای خاکستری تیره به هم می پیوستند و جهان زیرین خود را از آنچه بود، تاریک تر می کردند.

ریزعلی دو لبه ژاکت پشمی رنگ و رو رفته و چند بار رفو شده اش را میان انگشتان استخوانی و پینه بسته اش گرفت و آن را دور بدن نزار خود پیچید. اما سرما سرسخت تر از آن بود که ریزعلی با قامت خمیده اش بتواند در برابرش قد علم کند. خستگی و گرسنگی چند روزه داشت از پا درش می آورد، اما ریزعلی همچنان در میان برف ها می لنگید و راه خود را ادامه می داد، به امید آن که شب را در ده و کنار خانواده اش بگذراند.

مسیر ریزعلی از کنار ریل زنگ زده راه آهن می گذشت، دو خط موازی بی سر و ته که در افق گویی انحنا میافتند و همانند دو مار عظیم الجثه فلزی در هم می تنیدند. ریزعلی چند قدم مانده به ریل ها ایستاد و به زحمت هوای سرد را به درون ریه هایش کشاند. بیل بزرگ و فکستی که از پدر بزرگش به ارث برده بود، بر شانه هایش سنگینی می کرد و حرکاتش را کندتر. خم شد و کف دست هایش را بر زانویش گذاشت. پاهای عیناکش بیش از این تحمل راه رفتن در برف را نداشتند.

ریزعلی نمی دانست چه مدت را آن طور سپری کرد، اما لرزش خفیفی در زیر پاهایش او را به خود آورد. با تعجب سر بلند کرد و به اطراف نگریست. نمی دانست چه چیزی باعث لرزش شده است. چند دقیقه متحیر و سرگردان، بیهوده به دور خودش گشت. نمی دانست باید کجا را نگاه کند. شاید اگر گوش هایش می شنید، راحت تر می توانست منبع لرزه را بیابد.

سرانجام، چشمان ریزعلی مشکل را پیدا کردند. ده ها پاره سنگ بی شکل، با لبه های تیز به رنگ قهوه ای تیره و خاکستری و سیاه، روی ریل ریخته بودند. برف و باد تند، سنگ کوه را سست کرده و کوه ریزش کرده بود. قلب

ریزعلی دیوانه وار شروع به تپیدن کرد و نفس هایش به شماره افتاد. خوب می دانست اگر قطار به آن جا برسد و با آن سنگ ها برخورد کند، چه اتفاقی خواهد افتاد. باید کاری می کرد. ولی در آن برهوت چگونه می توانست قطار را متوقف کند؟

ریزعلی به آسمان نگاه کرد. ابرهای خاکستری در انتهای افق متراکم تر می شدند و خورشید نیمه جان سایه سرخی بر آن ها انداخته بود. ریزعلی آب دهانش را قورت داد و عرق سردی را که بر پیشانی اش نشسته بود با پشت دست پاک کرد.

بار دیگر، لرزش زمین را حس کرد، لرزشی که با آن بسیار آشنا بود. قلب ریزعلی تیر کشید و سرش بی اختیار به سمت چپ پیچید، همان سمتی که می دانست قطار از آن خواهد آمد. حدس ریزعلی درست بود. غول آهنی با تمام ابهتش از پشت پیچ جاده کوهستانی پدیدار شده بود و با سرعتی سرسام آور به سوی مقصدش می شتافت.

ریزعلی بیلش را به کناری انداخت و شروع به دویدن کرد. اما پاهای معیوبش به او اجازه نداد بیش از چند قدم پیش برود. درد شدیدی در مچ پای راستش پیچید و با صورت روی زمین پر از برف فرود آمد. چند ثانیه بی حرکت روی زمین ماند. اشک های داغ بر گونه های یخ زده و بی حس ریزعلی جاری شد و در کام دیو سفید زیرش فرو رفت.

زمین بار دیگر لرزید، این بار شدیدتر از هر چیزی که ریزعلی تا به حال تجربه کرده بود. در عرض چند ثانیه، دودی غلیظ فضا را پر کرد و ریه های ریزعلی را سوزاند. کوهستان سرد و یخ زده، حالا با آتشی که هیزمش تن انسان ها و پاره آهن بود، به جهنم می مانست. ریزعلی چشم هایش را بست و منتظر ماند. منتظر چیزی که خودش هم دقیقا نمی دانست چیست. شاید کمک، شاید باران. شاید یک معجزه.

و ریزعلی تا آخرین نفشش منتظر بود، همراه با بیابان درندشت و کوه های زمخت و تکه فلز های گداخته و فریادهایی که او هیچ گاه نشنید.

ریزعلی در دنیای رئالیسم جادویی

نوشته شده توسط زهرا خردپیشه

یاد آورد. صورت خندان مسافران را به یاد آورد که از درون قطار برای او دست تکان می دادند. از اندیشه ی حادثه ی خطرناکی که در پیش بود قلبش سخت به تپش افتاد. در جست و جوی چاره ای بود.

ناگهان چاره ای به خاطرش رسید. به سرعت بقچه خود را کنار گذاشت و شروع به دویدن کرد. تنها چند ثانیه فرصت داشت تا همه ی آن سنگ ها را از روی ریل بلند کند. قلبش از هیجان دیوانه وار می تپید و بدنش سریع تر از هر موقع دیگری حرکت می کرد. چند ثانیه ای که مشغول جا بجا کردن سنگ ها بود، برایش به اندازه یک عمر گذشت. سرانجام، آخرین سنگ را هم کنار انداخت و مثل باد، خود را از مسیر قطار کنار کشید.

راننده قطار که در آخرین لحظات ریزعلی را دیده بود، با لبخند سری تکان داد و زیر لب دست مریزادی گفت. ریزعلی نفس راحتی کشید و در پاسخ مسافرانی که این بار هم مثل همیشه برایش دست تکان می دادند، از ته دل خندید و با تمام قوا دست تکان داد.

غروب یکی از روزهای سرد پاییز بود. خورشید در پشت کوه های پر برف یکی از روستاهای آذربایجان فرورفته بود. کار روزانه ی دهقانان پایان یافته بود. ریز علی پاشنه هایش را ورکشید، بقچه نهارش را روی دوشش انداخت، از دهقانان دیگر خداحافظی کرد و به سمت خانه اش به راه افتاد. کوهستان مثل همیشه ساکت بود. تنها صدایی که به گوش می رسید، قرچ و قروچ شکستن برف زیر پاهای ریزعلی و هوهوی باد بود. ریزعلی کف دستانش را به هم مالید و قدم هایش را تندتر کرد. سرما کم کم داشت به مغز استخوانش نفوذ می کرد، و با نزدیک تر شدن شب، زوزه ی گرگ ها در دوردست شنیده می شد.

دهی که ریزعلی در آن زندگی می کرد نزدیک راه آهن بود. ریزعلی هر شب از کنار راه آهن می گذشت تا به خانه اش برسد. این مسیر را مثل کف دستش می شناخت. از وقتی که یادش می آمد در آن قدم زده یا دویده بود. ریزعلی به یاد روزگار کودکی خود افتاد. آن روزها، موقع قایم باشک بازی کردن با بچه های ده، سنگی به اندازه یک درخت کهنسال را از جلوی حفره ای در کوه کنار می زد و در آن پنهان می شد. دوستانش پشت آن صخره جمع می شدند و نامش را فریاد می زدند، در حالی که ریزعلی تمام آن مدت دستش را جلوی دهانش گرفته بود و ریز می خندید. صدای غرشی مهیب، ریزعلی را از افکارش بیرون کشید. ریزعلی، تکانی خورد، سرش را به سمت صدا برگرداند و با چشمان گرد شده کوه خاکستری رنگ را نگاه کرد. سنگ های بسیاری از کوه فرو ریخته و راه آهن را مسدود کرده بود. ریزعلی می دانست که، تا چند دقیقه دیگر، قطار مسافربری به آن جا خواهد رسید. با خود اندیشید که اگر قطار با توده های سنگ برخورد کند واژگون خواهد شد. از این اندیشه سخت مضطرب شد. نمی دانست در آن بیابان دور افتاده چگونه راننده ی قطار را از خطر آگاه کند. در همین حال، صدای سوت قطار از پشت کوه شنیده شد که نزدیک شدن آن را خبر می داد.

ریزعلی روزهایی را که به تماشای قطار می رفت به

نوشته شده توسط فاطمه مجتبی مقدم

و بدی او ناشی از شرایطی است که از بیرون بر وی تحمیل می شود. بهترین نمونه این دیدگاه، ژان والژان، شخصیت اصلی بینویان است.

یکی از بیانیه های این مکتب، کتاب راسین و شکسپیر اثر استاندال است. در این کتاب، استاندال تئاتر خشک و مقید کلاسیک راسین را با تئاتر آزاد، احساسی و رمانتیک شکسپیر مقایسه می کند و آن ها را مورد نقد و بررسی قرار میدهد.

ژان ژاک روسو، موسیقیدان، نویسنده و فیلسوف فرانسوی، از مهمترین متفکران رمانتیک می گوید: «در نهایت، عقل راهی را در پیش میگیرد که قلب حکم می کند».

در مجموع، می توان گفت بعد از عصر خردگرایی و دوران خشک ورزی عده ای به احساس و تخیل روی آوردند که میتوان آن را عصر احساس نامگذاری کرد. این جنبش بیشتر در آلمان رونق یافت چرا که عصر روشنگری در این کشور ضعیف و کم رنگ بود. همچنین این جنبش در فرانسه دیرتر به وجود آمد چرا که این منطقه تحت تاثیر اندیشه های خردگرایی و سلطه کلیسای کاتولیک بود.

منابع:

Betsabemahdavi.ir / Sid.ir / Icq.modares.ac.ir

نخورد آب ها- بیان مارتین



رومانتیسم (به فرانسوی: Romantisme) یا رمانتیسیسم (به انگلیسی: Romanticism) پدیده ای هنری-احساسی است که بعد از دوره رنسانس و روشنگری، در اواخر قرن ۱۸ در اروپا مجال بروز پیدا می کند. در یک نگاه کلی، رمانتیسم اقشار مختلف هنرمندان، شاعران، نویسندگان، موسیقی دانان، سیاستمداران، فلاسفه، و متفکران اجتماعی را دربر می گرفت. اسم رمانتیک (romantic) خود از کلمه رمنس (romance) می آید، که به معنای نثر یا داستان حماسی تخیلی است و منشا آن به قرون وسطی باز می گردد. فردریش شلگل اولین کسی است که این اصطلاح را وارد فضای ادبی کرد. بر اساس تعریف شلگل آن چیزی رمانتیک است که موضوع و احساساتی را در شکل و صورتی تخیلی و خلاقانه به تصویر در آورد. با توجه به این تعریف شکسپیر را هم می توان رمانتیک به حساب آورد.

این جنبش را در مجموع واکنشی علیه مکتب «روشنگری» می دانند. در حالیکه جنبش روشنفکری نهضت فکری به حساب می آمد و بر تقدم علم و منطق و پیشرفت های نظام عقلانی بشر تاکید داشت، متفکرین و هنرمندان رمانتیسم تاکید بر خرد را محدود کننده و سرکوب گر روح آدمی می دانستند و برمولفه هایی چون هنر، هیجان، تخیل و احساسات تاکید می نمودند.

این مکتب، زاینده ی تمدن صنعتی بود. از ویژگی های برجسته و وجه تمایز آن، می توان به رویکرد ویژه آن به تخیل اشاره کرد. در میان طرفداران رمانتیسم، امر خاص ارزشمندتر از امر عام بود. آنها به جای پرداختن به کلیات و مسایل عمومی که در دوره نئو کلاسیک رواج داشت، به فرد می پرداختند. از این رو دیدگاه رمانتیک ها، شخصی و درون گرایانه است. هنرمند رمانتیک توده را دشمن تلقی میکند و چون از زندگی در اجتماع خویش راضی نیست، به دنیای تخیلات و اندیشه های خود پناه می برد و به دوران باستانی و روزگار کودکی و سرزمین آرزوها و تنهایی باز می گردد. از دیدگاه رمانتیک ها، سرشت انسان خوب است

نوشته شده توسط زهرا خردپیشه

پایه گذاران اصلی رنالیسم در فرانسه، نویسندگان و شاعران کم شهرتی چون شامفلوری، مورژه و دورانتی بودند. این افراد صریحا با آثار رومانسیسم و کلاسیسم مخالفت می کردند. نخستین عرصه ای که رنالیسم در آن خودنمایی کرد، نقاشی و در کارهای گوستاو کوربه بود.

اولین نویسنده مطرح مکتب واقع گرایی، بالزاک فرانسوی بود که رمان «کمدی انسانی» را خلق کرد. پس از آن، جورج الیوت در انگلستان و ویلیام دین هاولز در آمریکا به پیروی از وی دست به خلق آثار واقع گرا زدند. این نوشته ها، حول شخصیت هایی از طبقه فرودست جامعه و ظلمی که بر آن ها تحمیل می شد، می چرخید.



نقاشی - ران فرانتکو میله

در ایران نیز، مکتب واقع گرایی بعد از مشروطه مورد توجه قرار گرفت. نویسندگان این سبک به خصوص بر زندگی زنان در جامعه و اوضاع فلاکت بار آن ها تمرکز داشتند. از میان اولین رمان های واقع گرا در ایران می توان به «تهران مخوف» اثر مرتضی مشفق کاشانی، «چشم هایش» اثر بزرگ علوی، «سووشون» اثر سیمین دانشور، و «حاجی آقا» اثر صادق هدایت اشاره کرد.

منابع:

لغت نامه دهخدا

Pajoohe.ir

Wikifeqh.ir

رنالیسم (Realism)، واژه ای برگرفته از زبان فرانسه و به معنای واقع گرایی است. این مکتب ادبی، فکری و هنری، بین سال های ۱۸۵۰ تا ۱۸۸۰ در پاسخ به مکتب رومانسیسم شکل گرفت. این جنبش ابتدا در فرانسه پایه گذاری شد و سپس در اروپا و آمریکا رواج یافت.

نویسندگان این مکتب اعتقاد داشتند اثر ادبی باید واقعیات زندگی را همان گونه که هست، بدون دخالت نظر شخصی خالق آن، به خواننده نشان دهد. در آثار رنالیسم، خوب و بد و زشت و زیبا در کنار هم قرار دارند. بر خلاف رومانسیسم که برای فرار از واقعیت به دنیایی درونی و خیالی پناه می برد، رنالیسم از جهانی عینی و بیرونی سخن می گوید. در این مکتب، انسان به عنوان موجودی اجتماعی شناخته شده و نویسنده ریشه ی مشکلات او را در جامعه جست و جوی می کند.

رنالیسم، بر خلاف آثار پر تکلف و سنگین رومانسیسم، از زبان ساده و بی پیرایه ای بهره می جوید. همچنین، قالب های رمان و داستان کوتاه برای پیروان این مکتب بسیار مطلوب به شمار می روند، زیرا شعر اغلب برای بیان احساسات و تخیلات به کار می رود، بنابر این اهداف رنالیسم را تامین نمی نماید.

نوشته شده توسط سمانه بابایی پور

در دهه‌های اخیر پرداختن به مکاتب ادبی و مقایسه آن‌ها با یکدیگر رونق زیادی پیدا کرده است. آثار ادبی در دوره‌های گوناگون از نظر ویژگی‌های مشترک دسته‌بندی و نامگذاری شده و در بخش تاریخ ادبیات هر دوره به این دسته‌بندی‌ها توجه فراوان می‌شود. در واقع این مکاتب یکی از معیارهای ارزیابی و نقد بسیاری از آثار ادبی در دوره‌های گوناگون به شمار

می‌روند. هر مکتب ادبی مبنای اصول قواعد و اختصاصاتی است که در هر دوره تحت تاثیر عوامل مختلفی چون سیاست فرهنگ و اجتماع در ادبیات ملل پدیدار گشته‌اند. در میان این مکاتب، نچراليسم جلوه‌ای ویژه دارد. نچراليسم از نظر فلسفی به قدرت کامل و محصورکننده طبیعت با نظم بی‌بدیل اشاره دارد. از منظر ادبی این واژه در واقع تغییر بدون اجحاف و دقیق از طبیعت می‌باشد. برخی از نویسندگان در

حیطه‌ی این سبک به داشتن جنبه‌های علمی در آثار خود معتقد بوده و استفاده از این المان‌ها را در کارهای ادبی لازم می‌دانند. در تایید این سخن با نقل قولی از امیل زولا مواجهیم که در آن به پیوستگی اثر ادبی با جنبه تجربی تاکید می‌نماید و این‌گونه بیان می‌دارد که همانگونه که زیست‌شناس درباره موجود جاندار به بررسی می‌پردازد نویسنده نیز باید شیوه یک زیست‌شناس را پیروی نموده و روش تجربی را مورد توجه خود قرار دهد. از ویژگی‌های این سبک باید به

موارد زیر اشاره نمود:

- فرد و اجتماع هیچ امتیاز خارجی نداشته و قانون تنازع بقا در تمامی اتفاقات و پدیده‌های درون اثر مشاهده می‌گردد. از این رو اگر موجودی فاعل موضوعی چه بد و چه خوب باشد این نتیجه اراده وی نبوده و در واقع جزئی از روند طبیعت و کاملاً به شکل جبر می‌باشد.
- در این سبک از آثار در آثار



ترفین در اورنان-گوستاو کوربه

بیش از حد به جزئیات پرداخته شده و باریک بینی و ریزبینی خاص که ناشی از عوامل و حوادث خرد و بسیار جزئی است گاهی خسته‌کننده و بیهوده می‌نماید. این جزئیات شامل کوچکترین افعال قهرمانان داستان تا جزئی‌ترین عوامل محیط و فرعی‌ترین حوادث رخ داده در اثر می‌باشد.

- ارزش جسم در این سبک از ارزش روح بیشتر می‌باشد یعنی هر نوع نظم یا بی‌نظمی مربوط به جسم آدمی بوده که آن هم

مرتبط با وراثت بوده و روح و روان حکمی به جز سایه ندارند. از پیشروان این ورطه می‌توان به امیل زولا (پیشوای نچراليسم‌های فرانسه) اشاره نمود که مهمترین آثار او عبارتند از: نا نا آسوموار و رمان تجربی. به علاوه نچراليسم در آثار گی دو موپاسان و به طور شاخص در کتاب تیلی و همچنین در نمایشنامه کلاغان اثر هانری بک کاملاً مشهود است. از دیگر نویسندگان نچراليسم می‌توان جورج مور انگلیسی، فان لانپ امانتس هلندی، کرتز، هولتس شلاف و هرپتمان از آلمان را نام برد این موضوع قابل ذکر است که فلسفه وجودی نچراليسم هم پای رئاليسم شکل گرفته است و جزء جدایی‌ناپذیر آن می‌باشد، اما این دو با هم تفاوت‌هایی نیز دارند که در جایگاه خود به وضوح قابل مشاهده و استنباط است.

رئاليسم در حالت کلی اصطلاحی در تاریخ هنر است که به بازنمایی و روتوش واقعیت مورد تجربه انسان‌ها در زمان‌ها و مکان‌های معین اشاره دارد. در شکل و تعریف کلی، رئاليسم مفهومی متضاد با آرمان‌گرایی، انتزاع‌گرایی و چکیده‌نگاری بوده و با رمانتيسم مترادف انگاشته می‌گردد.

منابع:

- کتاب مکتب‌های ادبی نوشته رضا سیدحسینی
- مقاله تئوریک رمان تجربی امیل زولا، ترجمه رضا سیدحسینی

مدرنیسم

نوشته شده توسط نرگس محمدی ماجد

برای شروع جنبش مدرنیسم به درستی انجام پذیر نمی باشد، چرا که در برخی از آثار نویسندگان و شاعران اواخر قرن نوزدهم هم از تفکرات مدرنیستی به چشم می خورد. در هر حال، اثر این جنبش در شاخه های مختلف ادبیات قابل ملاحظه است که ما در اینجا به دو مورد مهم آن اشاره خواهیم کرد.

می توان مدعی شد که شعرا از این جنبش بیشترین بهره را برده اند. پس از پشت سر نهادن دوره هایی مانند دوره ی ویکتوریایی (Victorian) و رمانتیسم (Romanticism) با قواعد و ساختارهای خاص و منسجم خود برای شعرسرایي، در اوایل قرن بیستم برخی از شعرا دیدگاه تازه ای را در سرودن شعر بنا نهادند. این دیدگاه توجه و تمرکز اصلی شاعر را به سمت خود «شعر»، خارج از چهارچوب های مربوط به عروض و قافیه سوق می داد. این امر باعث شد که حتی برخی از شعرا مانند هوپکین (Hopkin) که با عروض و قافیه ی خاص خود در آن زمان می نوشتند، شناخته شده و آثارشان مورد توجه واقع شود. این شاعران که بعضاً به شاعران ایماژیست (imagist) یا تصویرگرا هم معروف هستند، اهمیت بسیاری به تصویر و تخیل نهفته شده در شعر داده و به نحوی تمرکز خود را از قالب و وزن شعر برداشته بودند. از مهمترین شعرای آن دوران که آثار درخشان بسیاری را از خود به جا گذاشته است، می توان به تی اس الیوت (T.S. Eliot) اشاره کرد. با این که در آثار وی می توان طرحی کلی از مکتب متافیزیکی قدیم در شعر را نظاره گر بود، الیوت جزء خوشنام ترین شعرای مدرن می باشد. همچنینص این امر درخور توجه می باشد که الیوت از پیشگامان درج معانی دوم و نهفته در اشعار است. شعر بلند «سرزمین هرز» (Waste Land) این شاعر خیره، در زمره بهترین نمونه های شعر مدرن قرار می گیرد. از دیگر شعرای نامی مدرنیسم

همواره در هر حوزه و مکتبی دلزذگی از سنت های همیشگی، و در نتیجه شکستن آنان امری رایج و طبیعی بوده است؛ گویی که قناعت در هنر و ادب برای انسان صفتی نسبت ناپذیر باشد. دلزذگی از ادبیات دوره های پیشین هم در اوایل قرن بیستم به وسوسه ی ادیبان معاصر برخاست، و باعث ایجاد جنبشی به نام مدرنیسم (modernism) در دنیای قلم شد. موج آغازین این جنبش که در اروپا شامل سال های مابین ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ می باشد، همزمان با جنگ جهانی اول و وحشت غریب و عظیم انسان



ماه در حال طلوع-هانس هافمن-کوبیسم (یکی از شافه های مدرنیسم)

از سرنوشتی بود که خود برای خود رقم می زد و او را برای بار دیگر، و کمی عمیق تر، به فکر درمورد سرشت آدمی و فضایل و رذایل اخلاقی وامی داشت. همچنین این زمان با نظریه هایی نوین در دنیای علم مانند «نظریه ی نسبیت» انیشتین و «تعبیر رویای» فروید در روانشناسی می باشد که این خود گواهی بر سیری از تفکرات نوین یاد انسان است. با این وجود، اعلام زمانی خاص

می توان به ازرا پاند (Ezra Pound)، والس استیونز (Wallace Stevens)، ای ای کامینگز (E.E. Cummings) و ماریان مور (Marianne Moore) نیز اشاره کرد.

باید دانست که تأثیر نهایی مدرنیسم تنها دربرگیرنده ی شعر نبوده؛ بلکه این جنبش بر داستان و رمان نویسی هم تأثیر ژرفی داشته است. عصر مدرنیسم برای نویسندگان آثار منثور دوره ایست شامل تفکر جدید ادیبان داستان نویسی، مبنی بر این که تمام داستان های ممکن در دنیا در حال حاضر گفته شده بود و تمامی موضوعات قابل بحث به تحریر در آمده بودند. حال زمانی بود که می بایست از طریق نحوات روایی و زوایای دید مختلف رنگ و بوی جدید به داستان بخشید و آثاری نوین را پدید آورد. یکی از این تحولات ایجاد تغییر در بیان و دانش راوی داستان بود. در داستان های دوره های قبل، داستان ها اکثرا به وسیله ی گوینده ی «دانای کل» که عالم بر تمام حقایق و وقایع درون داستان بود، بیان می شد. اما موج مدرنیسم زاویه ی دید «اول شخص» (من)، که در قضاوت ها و تصمیم گیری های خود خطا می کرد و مورد اطمینان نبود را مورد استفاده ی بسیاری قرار داد. راوی «اول شخص» زاویه ی دید محدود و گاه احساس صمیمیت و همزادپنداری بیشتری را برای خواننده به ارمغان می آورد. همچنین از دیگر تازه های این دوره می توان به بیان داستان تحت قالب «جریان سیال ذهن» (the stream of consciousness) اشاره کرد که به مفهوم بیان زمان داستان به صورت به هم ریخته و به طوری که معمولا در ذهن یک شخصیت و راوی سوم شخص می گذرد، می باشد. از نویسندگان مهم مدرنیست می توان به جیمز جویس (James Joyce)، ویرجینیا وولف (Virginia Woolf)، فرانس کافکا (Franz Kafka) و صادق هدایت، نویسنده ی ایرانی، اشاره کرد. همچنین خالی از لطف نیست که به داستان «گتسبی بزرگ» (The Great Gatsby) به قلم نویسنده ی آمریکایی اف اسکات فیتزجرالد (F. Scott Fitzgerald) هم که جزء آثار برجسته در زمینه مدرنیسم به حساب می آید، اشاره کرد. این داستان به شیوه ی نوینی توسط اول شخص توصیف شده است؛ راوی این داستان که «نیک کراوی» نام دارد، از زبان خود داستان همسایه اش به نام «گتسبی» که شخصیت اصلی داستان است را تعریف می کند.

مدرنیسم تنها محدود به ادبیات نمی باشد، بلکه هنر و دیگر زمینه ها را هم در بر می گیرد، اما شاید بتوان از آن به عنوان یکی از مهم ترین جنبش های ادبی که باعث ایجاد مکاتب مختلفی هم شد یاد کرد؛ مانند مکتب سورئالیسم که مکتب مورد استفاده در رمان «بوف کور» صادق هدایت نیز می باشد. درهرحال، تحول در ادب و هنر در جنبش های بعد از مدرنیسم هم راه خود را به قدرت پیش گرفت و تا کنون هرگز سکون نیافته است.

منابع:

www.online-literature.com

www.m.poets.org

www.faculty.unlv.edu

پسامدرنیسم

نوشته شده توسط غزاله گل آری

که از این روش در اثرهای مختلفش همانند «صبحانه قهرمانان» استفاده کرده است. در بعضی از اثرات این دوره، نویسنده در مورد کار خود نظر می دهد و آن را نقد می کند تا مفهوم اثر را از زبان خود بیان کند و جریان نوشتن، خواندن و درک ادبیات را بازگو می کند.

شاید راجب کولاژ شنیده باشید و یا اثری هنری به این روش دیده باشید اما این روش نه تنها در هنر، بلکه در ادبیات پست مدرن نیز استفاده می شود. کولاژ به مجموعه ای گفته می شود که گاه چیزهایی به صورت تصادفی انتخاب شده و در ظاهر به یکدیگر مرتبط نبوده و شباهتی نیز بین آن ها وجود ندارد. یکی دیگر از روش ها پارودی و پاستیش است که تقلید از یک اثر دیگر است، با این تفاوت که پاستیش در تمجید و ستایش از اثر تقلید شده ولی پارودی تقلیدی پراز تمسخر و انتقاد از اثر است. شاید در فیلم های علمی-تخیلی مواردی دیده باشید که فردی به گمان شما انسان بوده اما در طول فیلم پی می برید که گمان شما اشتباه بوده و آن فرد رباتی با شباهت بسیار به انسان هاست. تقلید و یا بازساخته از یک شخص یا شیء که مانسته نامیده می شود، در ادبیات پست مدرن نیز کاربرد دارد. نویسندگان این سبک بدون هیچ تردید و دودلی دست به تقلید می زنند و این تقلید را فرآیندی از تلاش و کوشش خلاقانه می دانند.

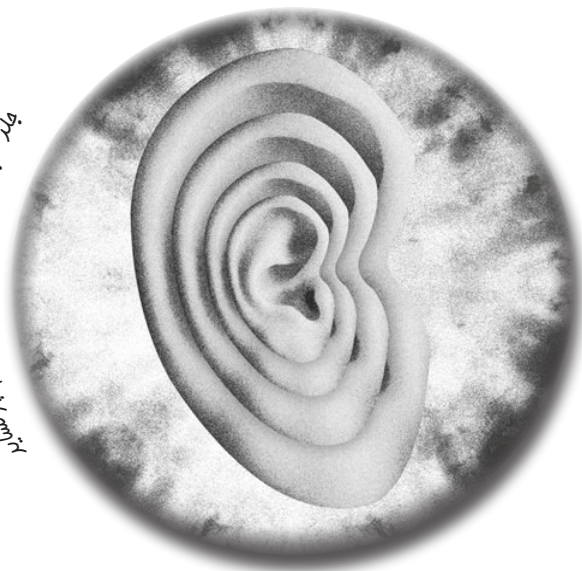
از نویسندگان نمونه این مکتب می توان «دونالد بارتلمی»، «ژاک دریدا»، «تری ایگلتون»، «میشل فوکو»، «فردریک جیمسون»، «جولیا کریستیف»، «تونی موریسون»، «توماس پینچون»، «اشمایل رید» و «کرت وانه گوت»، که پیش تر به او اشاره شده بود، را نام برد.

منابع:

www.shmoop.com

Literary Movements for Students by Ira Mark Milne

بلد راجب موسیقی تلفیقی - سم ۱۵



پست مدرنیسم که با عناوین مختلفی از جمله پسامدرنیسم یا پسانوگرایی شناخته می شود، جنبشی ادبی است که به عنوان واکنشی نسبت به دوران تاریخی مدرنیته در اواخر قرن بیستم میلادی پس از پایان جنگ جهانی دوم پدید آمد؛ با پیشرفت تکنولوژی در اواسط قرن بیستم، مصرف گرایی و رسانه های جمعی بخشی اساسی از زندگی روزانه را تشکیل داد. واسازی، از هم گسیختگی، چندگانگی فرهنگی و... از موضوعاتی هستند که برای به وجود آوردن آثار این سبک استفاده می شوند.

یکی از جنبه های مهم پست مدرنیسم در ادبیات و رسانه های سرگرمی، استفاده از زمان ناپیوسته است. نویسنده حوادث را به صورتی که می خواهد بازگو می کند، نه به ترتیبی که اتفاق افتاده اند. از موارد بارز دیگر، استفاده نویسنده از یک شخصیت در آثار مختلف خود است. از طعنه در آثار پست مدرنیسم نیز استفاده می شود اما دلیل استفاده از طعنه در این سبک از گذشته متفاوت است. در گذشته از طعنه به عنوان محرکی برای تغییر رفتار و اخلاق استفاده می شد ولی در پست مدرنیسم تنها برای سرگرمی استفاده می شود. گاهی اوقات نویسنده در اثر خود به صورت مستقیم، نه به عنوان شخصیتی در داستان بلکه به عنوان نویسنده، با مخاطب صحبت می کند. «کرت وانه گوت» از جمله نویسندگانی است